

عهد و گفتگو



تفسیر پاراشای هفته
توسط ربای ساکس

"من ایمان دارم" - تفسیرهای تورات از ربای لرد جاناتان ساکس در سال ۵۷۸۰

پاراشای هفته: ویرا ۵۷۸۰

توانایی در شرایط منفی

Rabbi Lord Jonathan Sacks

Vayera 5780

Negative Capability

تا کنون بارها در این رشته بررسی ها، پیرامون قربانی کردن اسحق نوشته ام و هر بار تفسیری متفاوت با مفسران کلاسیک پیش کشیده ام. به یک دلیل ساده این کار را می کنم.

تورات و تنخ [مجموعه پنج کتاب تورات، کتب انبیاء و کاتبان] در کل، قربانی کردن کودکان را یکی از بدترین شرارت ها می داند. قربانی کردن کودکان در دنیای باستان، آیینی بس رایج بوده است. در کتاب دوم پادشاهان ۲۷-۲۶: ۳ می خوانیم که چگونه شاه مشای موابی در جریان جنگ با ایسرائل، یهودا و ادوم، پسر بزرگ خود را برای خدای واره شמוש قربانی کرد. اگر آزمون ابراهیم در مورد قربانی کردن فرزند به انجام می رسید، آن گاه نظام ارزشی تنخ قادر به اثبات برتری خود بر شاه بت پرستان نمی شد.

همچنین، نام ابرام، یعنی "پدر مقتدر". تغییر نام او به اوراهام [ابراهیم] می خواست نشان دهد که او "پدر اقوام بسیار" است. خدا گفت که ابرام را برگزید تا به فرزندان و خاندانش پیاموزد که به پیروی از او به راه خدا بروند. یعنی ابراهیم برگزیده شد تا سرمشق نقش پدری باشد. یک سرمشق پدری، فرزند خود را قربانی نمی کند.

تفسیر کلاسیک بیشتر مفسران، زیبا و تاثیرگذار است: ابراهیم نشان داد که خدا را بیشتر از فرزندش دوست داشت. اما به دلایل فوق من ترجیح می دهم به دنبال تفسیرهای متفاوتی باشم. بی تردید این یک آزمون بود که اسحق را شامل می شد و ایمان ابراهیم را تا سرحد ممکن به آزمایش گذاشت. اما موضوع اصلی، چیز دیگری بود.

یکی از پرسش برانگیزترین ویژگی های داستان ابراهیم، ناهمخوانی میان وعده های خدا و واقعیت است. هفت بار خدا به ابراهیم وعده سرزمین داد. اما وقتی سارا درگذشت، او حتی یک تکه زمین برای خاکسپاری نداشت و می بایست زمینی به قیمتی گزاف خریداری کند.

در همان ابتدای داستان، خدا به او گفت که سرزمینش، زادگاهش و خانه پدری اش را ترک کند و به او وعده داد که "تو را به ملتی بزرگ تبدیل کرده، برکت خواهم نمود." ابراهیم بدون نشان دادن شک و تردید، آنجا را ترک کرده، سفر خود را آغاز نمود و به سرزمین کنعان رسید. او به شخم رسید و آنجا محرابی برپانمود. به بت ال رسید و آنجا نیز محرابی ساخت. سپس بی درنگ می خوانیم که "در سرزمین، خشکسالی برپا بود."

ابراهیم و خانواده اش ناچار به مصر رفتند. آنجا متوجه شد که همسرش در خطر است. از سارا خواست که ادعا کند خواهر او است و نه همسرش و این گونه او را در وضعیت ناشایستی قرار داد (رفتاری که رامبام به شدت از آن انتقاد کرد). در کجای آن لحظه، برکت خدا نهفته بود؟ چگونه بود که ترک سرزمین و پیروی از فراخوان خدا ابراهیم را به یک وضعیت دوراهی

اخلاقی رساند که می بایست بین درخواست دروغ گفتن از همسرش و قراردادن خود در معرض احتمال بالای مرگ، یکی را انتخاب کند.

یک انگاره در حال شکل گیری است. ابراهیم می آموخت که میان وعده تا تحقق آن راهی دراز و پرمخاطره وجود دارد. نه از این رو که خدا وعده خود را وفا نمی کند، بلکه زیرا ابراهیم و ذریت او رسالت داشتند که چیزی نوین در دنیا پدید آورند. یک جامعه مقدس. ملتی شکل گرفته بر اساس عهد. الغای بت پرستی. قواعد رفتار پرهیزکارانه. نزدیک ترین رابطه با خدا که در میان ملت ها وجود داشته است. تبدیل به ملتی از پیشگامان. و خدا از همان ابتدا داشت به ابراهیم می آموخت که چنین طرحی نیازمند خطوط شخصیتی نیرومند است، زیرا در دنیای انسانی، هیچ امر بزرگ و تحول سازی یک شبه تحقق نمی یابد. باید به راه خود ادامه بدهید حتی اگر خسته و گمگشته، فرسوده و آزرده شوید.

خدا هر چه وعده داده را اجرا خواهد کرد. اما نه فوری. نه یگراست. خدا خواستار تغییر در زندگی روزانه انسان ها است. او خواهان کسانی است که شهادت ایمان را در ادامه دادن به راه با وجود موانع داشته باشند. این بود معنای زندگی ابراهیم.

هیچ جا آنرا آشکارتر از وعده خدا به ابراهیم در مورد فرزندان نمی یابیم:

۱- تو را به ملتی عظیم تبدیل خواهم کرد و برکت خواهم نمود. (پیدایش ۲:۱۲)

۲- ذریت تو را همچون شن های زمین پرشمار خواهم کرد تا اگر هر کس توانست دانه های شن را بشمارد، بتواند ذریت تو را نیز بشمارد. (پیدایش ۱۳:۱۶)

۳- "به آسمان بنگر و ستارگان را بشمار. اگر لازم باشد می توانی آنها را بشماری". سپس خدا به ابراهیم گفت: "فرزندان تو چنین خواهند بود." (پیدایش ۱۵:۵)

۴- نام تو دیگر ابرام نخواهد بود؛ نام تو اوراهام خواهد بود، زیرا تو را پدر ملت های بسیاری خواهم گرداند. تو را بس بارور خواهم ساخت و ملت های بسیاری از تو پدید خواهم آورد و شاهان از نسل تو خواهند بود. (پیدایش ۶-۱۷:۵)

چهار وعده پی در پی: ملتی عظیم، پرشمار چون شن های زمین، همچون ستارگان آسمان، نه یک، بلکه ملت های بسیار. ابراهیم وعده ها را شنید و به آنها ایمان داشت. "ابراهیم به خدا باور داشت و خدا او را صدیق می دانست". (پیدایش ۶:۱۵).

سپس خدا به ابراهیم خبری دردناک داد. اسماعیل، پسر او از هاجر، میراث دار معنوی او نخواهد بود. خدا اسماعیل را به ملتی عظیم تبدیل خواهد کرد و برکت خواهد نمود، "اما عهد من با اسحق خواهد بود که سال آینده همین موقع، سارا برای تو به دنیا خواهد آورد". (پیدایش ۱۷:۲۱).

در چنین پیش زمینه ای است که وعده های فرزندان بشمار و ادامه عهد ابراهیم توسط اسحق را می خوانیم و سپس کلمات بهت آور آغاز این آزمون: پسر، تنها پسر، پسر را که دوست داری، اسحق را بردار و قربانی کن.

آزمون این نبود که آیا ابراهیم، شهادت قربانی کردن پسرش را دارد. چنانچه گفتیم، حتی بت پرستانی چون مشا شاه مواب قادر به انجام آن بودند. این کار در دنیای باستان رایج بود و یکسره مورد نفرت یهودیت است.

آزمون این نبود که آیا ابراهیم قدرت آنرا داشت که از چیزی که برایش عزیز بود دست بکشد. او این توانایی را چندین بار در گذشته از خود نشان داده بود. در همان ابتدای داستان، ابراهیم از سرزمین، زادگاه و خانه پدری اش و هر چه برای او آشنا بود و خانه به شمار می رفت، چشم پوشید. در پاراشای پیشین، پسر اولزاد خود اسماعیل را که قطعا دوست می

داشت، رها کرد. آیا کوچکترین شکی بود که او از اسحق، هدیه معجزه آسای خدا در دوران ناباروری سارا، دست نمی کشید؟

آزمون آنجا بود که آیا ابراهیم می توانست با تناقض بزرگی میان کلام اکنون خدا و کلام خدا در پنج مورد پیشین که وعده فرزندان و عهد با اسحق می داد، کنار بیاید؟

ربی های تلمودی می دانستند که نمونه هایی هست که دو آیه با یکدیگر تناقض دارند تا آنکه آیه سوم به رفع تناقض می پردازد. وضعیت ابراهیم نیز چنین بود. او با یک تناقض روبه رو بود و هنوز هیچ آیه سوم برای حل آن وجود نداشت. آزمون اینجا بود: آیا ابراهیم می توانست با عدم قطعیت زندگی کند؟

او درست همین گونه رفتار کرد. ولی به هیچ کس دیگر نگفت. ابراهیم وقتی همراه اسحق در روز سوم حرکت بودند، به دو خدمتکار همراه خود گفت: "اینجا کنار الاغ ها بمانید و من و پسر به آنجا می رویم. ما عبادت می کنیم، سپس نزد شما بازخواهیم گشت". وقتی اسحق پرسید "قوچ قربانی برای قربانی سوختنی کجاست؟" ابراهیم پاسخ داد "خدا خودش قوچ قربانی را فراهم خواهد کرد".

این گفته ها را اغلب به عنوان حاشیه روی سیاستمداران تفسیر می کنند. ولی من باور دارم که ابراهیم دقیقاً همان چیزی را که گفت، باور داشت. او داشت تناقض را می زیست. او می دانست که خدا به او گفته پسرش را قربانی کند، اما همچنین می دانست که خدا گفته که عهده جاودانه با پسرش خواهد داشت.

نکته اساسی آزمون قربانی کردن اسحق، نه قربانی کردن، بلکه رفتار در برابر عدم قطعیت بود. ابراهیم تا وقتی ماجرا به خیر گذشت، نمی دانست به چه چیزی باور داشته باشد یا ماجرا چگونه ختم خواهد شد. او ایمان داشت خدا که به او وعده داشتن یک پسر را داد، به او اجازه نخواهد

داد که آن پسر را قربانی کند. اما ابراهیم نمی دانست چگونه تناقض میان وعده خدا و دستور او برطرف خواهد شد.

شاعر، جان کیتس در نامه خود به برادرانش جرج و توماس در سال ۱۸۱۷ کوشید نشان دهد چه عاملی شکسپیر را در قیاس با نویسندگان دیگر برتری بخشیده بود. او گفت که شکسپیر دارای توانایی در موقعیت منفی بود، یعنی وقتی کسی می تواند در عدم قطعیت، شرایط رازآمیز، و در میان شک ها به سربرد و بدون عصیت به دنبال واقعیت و خردورزی باشد". شکسپیر به بیان دیگر، به روی زندگی با همه چندگانگی ها و پیچیدگی ها، جدال ها و تناقض هایش گشوده بود، در حالی که نویسندگان دیگر که به پای او نمی رسند، می کوشیدند زندگی را در یک چهارچوب تک دیدگاهی جابدهند. مقامی که شکسپیر در ادبیات داشت، ابراهیم در ایمان داشت.

من ایمان دارم که ابراهیم به ما آموخت که ایمان به معنای وجود قطعیت در همه چیز نیست؛ ایمان، شهادت زیستن در عدم قطعیت است. ابراهیم دارای توانایی در شرایط منفی بود. او توانست عدم قطعیت را زیست کند. او دانست که وعده ها تحقق خواهند یافت؛ همچنین توانست در این عدم قطعیت که نمی دانست چگونه و چه زمانی حل خواهد شد، زیست کند.

شبات شالوم



برای دیگر آثار رای ساکس لطفاً از این تارنما بازدید فرمایید - www.rabbisacks.org
کلیه حقوق محفوظ است • دفتر رای ساکس توسط بنیاد عهد و گفتگو حمایت می شود

*ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی توسط

Persian Translation by Shirin D. Daghighian